

دکتر گری میدورز، اول قرن‌تیان، درس دهم، پاسخ پولس به ابلاغیه شفاهی از خانه کلویی بخش اول، اول قرن‌تیان ۱:۱۰-۴:۲۱،

گری میدورز و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر گری میدورز در حال تدریس در مورد کتاب اول قرن‌تیان است. این سخنرانی شماره ۱۰، پاسخ پولس به ابلاغیه شفاهی از خانه کلویی است - فصل ۱، آیه ۱۰ تا فصل ۴، آیه ۲۱.

خب، به دهمین ویدیوی ما خوش آمدید، چون داریم به اول قرن‌تیان فکر می‌کنیم. شما باید دفترچه یادداشت شماره ۷ داشته باشید، دفترچه یادداشتی که اطلاعاتی در مورد اول قرن‌تیان ۱، فصل ۱، آیه ۱۰، در واقع تا فصل ۴، پایان فصل، به شما می‌دهد. خب، این یک واحد بسیار بسیار مهم در هنگام فکر کردن به اول قرن‌تیان است، زیرا فکر کردن به این واحد خاص، ما را به شدت تمرین می‌دهد که چگونه به کل یک واحد مانند این ۱، ۱۰ تا پایان فصل ۴ فکر کنیم، نه فقط یک پاراگراف یا یک آیه.

متأسفم که بارها در محیط‌های کلیسایی‌مان، وقتی از عباراتی مانند موعظه‌ی توضیحی استفاده می‌کنیم مطمئن نیستیم که آیا این زبانی است که برای شما آشناست یا نه. امیدوارم که باشد، اما این ایده‌ای است که مثلاً یک واعظ از طریق کتابی از کتاب مقدس موعظه می‌کند و در مورد توضیحی بودن صحبت می‌کند. خب، توضیحی بودن به چه معناست؟ من می‌شنوم که افراد زیادی در مورد آن صحبت می‌کنند و سپس هر بار یک آیه را موعظه می‌کنند. به عنوان مثال، کتاب‌های خاصی وجود دارند که محصول واعظان مشهور هستند، مانند موعظه از طریق رومیان، و وقتی به آنها نگاه می‌کنید، آنها این آیه را موعظه می‌کنند، آنها این آیه را موعظه می‌کنند.

متأسفم، اما این موعظه از طریق رومیان نیست. رومیان این بخش، این بخش، این بخش را موعظه می‌کند. و گاهی اوقات آن بخش‌ها ممکن است چندین آیه داشته باشند، شاید گاهی اوقات به اندازه ۱۰ یا ۲۰ آیه کتاب مقدس این ایده‌های بزرگ را به ما منتقل می‌کند، مانند یک کتاب مقدس نسخه استاندارد آمریکایی که در آن این پاراگراف‌های طولانی را دارید، ۱۹۰۱.

شما هرگز نمی‌خواهید یک پاراگراف را به بخش‌های کوچک‌تر تقسیم کنید، زیرا یک پاراگراف یک ایده است و کتاب مقدس به روش‌های مختلفی از ژانرهای ادبی برای ارائه ایده به ما استفاده می‌کند. و ما قبلاً در اول قرن‌تیان دیده‌ایم که اول قرن‌تیان ۱۱ به ما می‌گوید که پولس اطلاعاتی از خانه کلویی دریافت کرده است و قرار است به آن پاسخ دهد و آن بخش از ۱۱۰ شروع می‌شود و تا پایان فصل ۴ ادامه می‌یابد و برای ما بسیار مهم است که به آن به عنوان یک کل فکر کنیم، نه فقط برای تیک زدن عبارات کوچک و غیره در حین حرکت در دسته‌های مختلف یا آیات مختلف در این متن. بنابراین، می‌خواهم شما را به چالش بکشم که فصل‌های ۱ تا ۴ را به عنوان یک واحد در نظر بگیرید و سعی کنید از این دیدگاه فکر کنید که هر بخش از آن واحد معنایی دارد که به کل واحد کمک می‌کند و به آن مربوط می‌شود. این روشی است که ما در مورد آن فکر خواهیم کرد.

این روشی است که می‌خواهم سعی کنم شما را در این مسیر راهنمایی کنم. حالا، وقتی می‌نشینید تا تکلیف و مطالعات خود را انجام دهید، همانطور که به شما اشاره کردم، یک راه برای انجام این کار، خواندن کتاب تالبرت، «مطالعه قرن‌تیان» است. خب، این کتاب حجم محدودی دارد.

این در درجه اول به ساختار متنی که با آن سر و کار دارید نگاه می‌کند. حالا، ما همیشه موافق نخواهیم بود هیچ‌کس همیشه با یک برداشت در این مورد موافق نیست، اما حداقل تالبرت سعی می‌کند به واحدها نگاه کند، نه فقط به یک بیت، بلکه به اینکه بیت‌ها در آن واحد چگونه معنا می‌دهند.

در فصل‌های ۱ تا ۴ که اکنون به آن می‌پردازیم، کتاب بروس وینتر با عنوان «پس از آنکه پولس قرنتس را ترک کرد» بسیار مهم است و من تحلیل این فصل‌ها را با این دو نفر شروع می‌کنم و سپس علاوه بر آن کارهای بیشتری انجام خواهم داد. اکنون، ما وارد متن اول قرنتیان شده‌ایم و باید در مورد بهترین راه برای هدایت شما در میان انبوهی از مطالب بدون گم شدن در جنگل تأمل کنیم، تا جنگل را ببینیم اما به درختان طوری نگاه نکنیم که نفهمیم در چه نوع جنگلی فعالیت می‌کنیم. و بنابراین، برای مرور پاراگراف‌ها و آیات هر بخش، شما را راهنمایی خواهم کرد و سعی خواهم کرد مسائل ساختاری را بیش از آیات منفرد به شما نشان دهم، اگرچه مطمئناً در مورد بسیاری از عبارات و آیات، اما در چارچوب آنها، اظهار نظر خواهیم کرد.

ببینید، این ایده واحد، مسئله‌ای مربوط به زمینه است. بسیار خوب، حالا، اول از همه، می‌خواهم نحوه برخورد تالبرت با این موضوع را در پایین صفحه ۵۳ در یادداشت‌های شما بررسی کنم. او به درستی اشاره می‌کند که در فصل ۱:۱۳، سه سوال بلاغی وجود دارد، و آنها اینجا هستند.

در ۱:۱۳، پولس می‌گوید، و اتفاقاً، این موضوع در بطن یک پاراگراف قرار دارد. این پاراگراف با آیه ۱۰ شروع می‌شود و حداقل تا آیه ۱۷ ادامه دارد، اما در بطن آن، او این نظر را در آیه ۱۳ مطرح می‌کند. آیا مسیح منقسم شده است؟ آیا پولس برای شما مصلوب شد؟ یا شما به نام پولس تعمید یافتید؟ آن سه سوال

تالبرت ساختار کل فصل‌های ۱ تا ۴ را از دیدگاه این سه پرسش بلاغی می‌بیند. و اگر به نموداری که در پایین صفحه ۵۳ به شما داده‌ام توجه کنید، او اشاره می‌کند که پاسخ‌ها به ترتیب معکوس آمده‌اند. سوال اول این است، اما این چیزی نیست که در فصل ۱:۱۴ تا ۱۶ پاسخ داده شده است.

اما سوال سوم، آیا به نام پولس تعمید یافتید؟ سپس، فصل‌های ۱:۱۴ تا ۱۶ به این سوال پاسخ می‌دهند: آیا به نام پولس تعمید یافتید؟ سپس، در مرحله دوم، آیا پولس برای شما مصلوب شد؟ و البته، پاسخ منفی است. و این پاسخ، طبق گفته تالبرت، در آیات ۱۱۷ تا ۳۴ آمده است. آیا پولس برای شما مصلوب شد؟ و سپس او آن پاسخ را باز می‌کند.

سپس، در پایان فصل‌های ۳:۵ تا ۴:۷، او پاسخ می‌دهد که آیا مسیح تقسیم شده است؟ بنابراین، شما سه سوال ۱، ۲، ۳ را دارید و سپس پاسخ‌های ۳، ۲، ۱ را دارید. حال، به این تقاطع گفته می‌شود. و همانطور که تالبرت را می‌خوانید، متوجه خواهید شد که او تقاطع‌ها را دوست دارد، جایی که این نوع ساختار را دارید الف، ب، ج، و سپس ج، ب، الف. ۱، ۲، ۳، ۳، ۲، ۱، هر چه می‌خواهید در این زمینه روی آن بنامید. اما متوجه خواهید شد که کاملاً واضح نیست زیرا او باید ۴، ۸، تا ۲۱ را در یک نتیجه‌گیری بگنجانند.

بنابراین، این مفید است، اما ممکن است دقیقاً حرف آخر نباشد. اما یک چیز قطعی است، وقتی به کلیت فصل‌های ۱ تا ۴ نگاه می‌کنیم، کمی بعد خواهیم دید که فصل‌های ۲، ۶ تا پایان فصل ۲ درست در مرکز آن قرار دارند و از این نظر بسیار حیاتی می‌شوند. حال، علاوه بر اینکه تالبرت به آن نگاه می‌کند و به شما درکی از چگونگی عملکرد آن ساختار می‌دهد، و مطمئناً به این سؤالات پاسخ می‌دهد، حداقل از دیدگاه او، مسئله تحلیل وینتر نیز وجود دارد.

حالا به یاد داشته باشید، بروس وینتر واقعاً متخصص متون یونانی-رومی است، و او یک محقق عهد جدید است. او می‌آید و به این به عنوان یک واحد نگاه می‌کند. و متوجه می‌شود که کلید این واحد در فصل ۳، آیه

است. بگذارید این را برای شما بخوانم. ممکن است به نظر برسد که این خیلی طولانی شده است، اما این ۳ آیه‌ای است که برای کل واحد بسیار مهم می‌شود.

در آیه ۳.۳، و در واقع، درست در وسط جمله است، جمله از آیه ۲ شروع می‌شود، من به شما شیر دادم، نه غذای جامد، زیرا شما برای غذای جامد آماده نبودید. بنابراین پولس در فصل ۳، به نوعی برمی‌گردد و آنچه را که در ۱ و ۲ گفته است، تجزیه و تحلیل می‌کند و کلید کل این واحد اکنون مطرح می‌شود. شما آماده نیستید، آیه ۳، زیرا شما هنوز از جسم هستید، زیرا تا زمانی که حسادت و نزاع در میان شما وجود دارد تمام آن دسته از گفته‌های قبلی وجود دارد، آیا شما از جسم نیستید و رفتار مطابق با تمایلات انسانی روشی آن را ترجمه می‌کند؟ RSV است که

گوش دهیم. این آیه خوبی برای طرح‌بندی نسخه‌های شماست. در فصل ۳.۳، در NIV بیابید به ترجمه شما هنوز دنیوی هستید، NIV اینگونه خوانده می‌شود: من عذر می‌خواهم؛ در RSV نسخه

او در بخش‌های قبلی درباره حکمت جهان صحبت می‌کند، زیرا از آنجایی که حسادت و نزاع در میان شما وجود دارد، آیا شما دنیوی نیستید؟ آیا شما مانند انسان‌های صرف عمل نمی‌کنید؟ بنابراین، نکته جالبی در این عبارت‌بندی آیه ۳ وجود دارد، و این جایی است که وینتر به عنوان وسیله‌ای برای بازگشت و ارزیابی کل واحد فصل‌های ۱ تا ۴ از این دیدگاه که دنیوی بودن، دنیوی صحبت کردن به چه معناست، بر آن تمرکز می‌کند. ویژگی‌های این زمینه فرهنگی در این عبارت، اما در محتوای کل واحد، بسیار منعکس شده است توجه داشته باشید که در صفحه ۵۴، پاراگراف دوم، آیه موضوعی که برای حاکم بر این زمینه فرهنگی فصل‌های ۱ تا ۴ ذکر شده است، در واقع ۳.۳ است. در اینجا چند ترجمه از عبارت کلیدی آخر آمده است، یعنی شما عمل می‌کنید، طبق گفته‌های مردم رفتار می‌کنید.

این‌طور است، آیا شما به شیوهی مردان رفتار نمی‌کنید؟ ASV این چیزی است که یونانی‌ها می‌گویند. اما در به معنای «مطابق با» kata anthropon توجه کنید که آنها یک عبارت‌پردازی اضافه می‌کنند، این انسان «می‌توان گفت با معیار مردان، اما مردان در اینجا از نظر جنسیت مرد نیستند، بلکه از نظر انسانیت هستند.

دسته بزرگتر برای آنچه انسان پوشش می‌دهد، مردان، زنان، تمام نه یارد موجودات آفریده شده. آیا شما به سال ۲۰۱۱ می‌گویید، آیا شما مانند انسان‌های صرف رفتار NIV است. ASV شیوه مردان راه نمی‌روید؟ این نمی‌کنید؟ سپس فیتزمایر را داریم، آیا شما به شیوه انسانی سکولار رفتار نمی‌کنید؟ حال، توجه کنید که فیتزمایر در رویکرد خود به متن بسیار رسمی عمل می‌کند و کلمه سکولار را در کنار انسان می‌آورد.

آیا شما به شیوهی انسانی سکولار عمل نمی‌کنید؟ و سپس وینتر وارد می‌شود، و فی، آیا شما به شیوهی سکولار عمل نمی‌کنید؟ نکته‌ی کلیدی اینجا است. بنابراین وقتی به این اطلاعات در مورد تفرقه‌ها نگاه می‌کنید، وقتی به این پرستش قهرمانان نگاه می‌کنید، من از پطرس هستم، من از پولس هستم، من از آپولوس هستم، و سپس کسی که واقعاً روحانی است می‌گوید، من از مسیح هستم. و شما تمام این اطلاعات را می‌خوانید، و پیام صلیب کاملاً گیج‌کننده است.

چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ خب، جواب در مورد ۳ است. آنها دارند از یک روش سکولار برای باز کردن آنچه در مسیحیت می‌گذرد استفاده می‌کنند. آنها دارند مسیحیت را در قالب خودشان می‌ریزند به جای اینکه خودشان در قالب مسیحی ریخته شوند. و در نتیجه، پیام را خراب کرده‌اند.

شما در مورد معلمان مدیترانه‌ای، چه در نوشته‌های وینتر و چه در نوشته‌های تالبرت و دیگران خواهید خواند. پولس بخشی از جهان مدیترانه‌ای بود. این معلمان به عنوان معلمان مدیترانه‌ای، بر شاگردان خود اقتدار داشتند.

ما هم کمی بعد در مورد این موضوع صحبت خواهیم کرد. کلمه شاگرد برای شاگردان استفاده می‌شد. و بنابراین، این قرن‌تیان سعی داشتند انجیل را بیان کنند، سعی می‌کردند آموزه‌های پولس را به شیوه‌ای که دوست دارند و با آن آشنا هستند بیان کنند، نه اینکه اجازه دهند آموزه‌های پولس آنها را تغییر شکل دهد.

ببینید، در کتاب مقدس، ما باید با تجدید ذهن خود متحول شویم، رومیان ۱۲. این یک مشغولیت ذهنی است. ما باید در نحوه تفکر خود متحول شویم.

قرن‌تیان به جای اینکه به خود اجازه دهند به تفکر انجیلی تبدیل شوند، سعی کردند انجیل را به شیوه تفکری که با آن آشنا بودند تبدیل کنند. این یک شیوه زشت بود. این شیوه رومی‌ها بود.

این یک جور رقابت بود. تقریباً راهی برای پرستش معلمان. خواهیم دید که این موضوع چه تاثیری بر چهار فصل اول خواهد داشت.

بباید با تحلیل وینتر در صفحه ۵۴ ادامه دهیم. تحلیل وینتر از این عبارت، مد سکولار، یا راه رفتن، آموزش در متنی که به شما داده‌ام، آمده است، *tete*، *peripateo*، به سبک مردان. این کلمه در یونانی

راه رفتن، به گفته‌ی انسان‌ها، یک استعاره است. چیزی شبیه به افسسیان، جایی که کلمه‌ی راه رفتن در کینگ جیمز قدیم، بسیاری از موعظه‌ها را تنظیم می‌کند. اما راه رفتن به معنای یک شیوه‌ی زندگی است.

شما دارید به شیوه‌ی انسانی زندگی می‌کنید. می‌بینید، این شیوه‌ی انجیل نیست. بسیار خوب، پس وینتر ادامه می‌دهد.

شاگردی سکولار در آنچه در فصل‌های یک و چهار می‌بینیم، منعکس شده است. این رقابت مسیحی. معلم من، معلم تو.

پیام من، پیام تو. تمام این رقابت برای کسب مقام، بخشی از رقابت رومی و فرهنگ قرن‌تی بود. این مسیحیان جدید، در رفتار مسیحی خود، و اول از همه، در جهان‌بینی مسیحی خود، شیوه‌ای سکولار را اتخاذ کرده بودند.

آنها جهان‌بینی کلیسای قرن‌تس روم را به مطالب انجیل تعمیم دادند و این کار همه چیز را خراب کرد. بسیار خوب، حالا به نکات مهم توجه کنید - اصطلاح شاگرد.

حالا، بگذارید این را روشن کنم. شما اصطلاح شاگرد را در رساله اول قرن‌تیان پیدا نخواهید کرد. در واقع اصطلاح شاگرد را در هیچ رساله‌ای در عهد جدید پیدا نخواهید کرد.

در کتاب مقدس، در عهد جدید، در کتاب اعمال رسولان و در چهار انجیل به اصطلاح شاگرد برمی‌خوریم از آنجایی که در کتاب اعمال رسولان آمده است، می‌دانیم که این اصطلاح دوره زمانی معاصر با نگارش برخی از این رساله‌ها و حداقل با شیوه‌ای که در رساله‌ها جریان داشته است را پوشش می‌دهد. بنابراین، باید مراقب باشیم که در تحلیل اینکه کلمه‌ای در رساله‌ها نیست، دچار اشتباه نشویم.

اما شاگرد در آداب و رسوم فرهنگی خاصی محصور شده است. به یاد دارید که در انجیل‌ها شاگردان فریسیان وجود داشتند، و اکنون، نه با گفتن کلمه، بلکه با داشتن مفهوم، شاگردان پطرس، شاگردان آپولوس، شاگردان پولس، شاگردان مسیح را داریم. اگرچه کلمه آنجا نیست، اما چارچوب و طرز فکر فرهنگی آنجاست.

در دنیای یونانی-رومی، چه در فلسطین و چه در دنیای بزرگتر رومی، شاگرد چه کسی بود؟ خب، اصطلاح شاگرد در آن دنیا کاملاً رایج بود. اساساً به کسی اشاره داشت که شاگرد یا شاگرد شخص دیگری بود. برای مثال، وقتی پولس چادردوز بود، شاگردانی داشت، افرادی که به آنها آموزش می‌داد.

این روشی بود که آنها تجارت می‌کردند. شما یک حرفه را یاد می‌گرفتید. شما یک حرفه را به کار می‌گرفتید.

شما شاگردانی را به کار گرفتید. آنها مرید شما شدند. آنها شاگرد شما شدند و شما آن حرفه را به آنها آموختید.

خب، همین موضوع در مورد سخنرانی عمومی هم صادق بود. سخنرانی عمومی در قرن اول میلادی در دنیای مدیترانه چیز خیلی بزرگی بود. چرا؟ خب، آنها چاپخانه نداشتند.

آنها امتیاز توزیع نسخه‌ها را نداشتند. همه چیز شفاهی بود و داشتن قدرت شفاهی به معنای همه چیز بود. و در نتیجه، در شهری رومی مانند کورینت، آنها این ایده قدرت شفاهی را پذیرفته بودند.

و سخنرانان شفاهی وجود داشتند، و شاگردان یا کارآموزان این سخنرانان نیز وجود داشتند. و آنها به معلم خود احترام می‌گذاشتند. همه اینها بخشی از نوعی ترکیب فرهنگی است که در قرن‌تس در جریان بود و در فصل‌های یک تا چهار منعکس شده است.

وقتی درباره حکمت جهان صحبت می‌کنیم، در لایه زیرین آن است. وقتی درباره پرستش دیگران صحبت می‌کنیم، مثلاً اینکه پولس، پولس است، پطرس است، حتی مسیح است، در لایه زیرین آن است. این بخشی از مفهوم شاگردی یک معلم مشهور، یک سخنران مشهور در قرن اول است.

بسیار خوب. بنابراین، بهتر است که یک شاگرد، چه در انجیل‌ها و چه در هر جای دیگر، به عنوان یک شاگرد در نظر گرفته شود. می‌بینید، ایده شاگرد، به ویژه در انجیل‌ها، و بخشی از آن که در اعمال رسولان از انجیل‌ها آمده است، وقتی به رساله‌ها می‌رسیم، تغییر کرده است.

این استعاره تغییر داده شده، هرچند هنوز در لایه‌های زیرین خود باقی مانده است، و فعل چند بار به معنای آموزش دادن استفاده شده است. تصویرسازی در رسائل به برادران و به ایده تصویرسازی خانوادگی یا فرزندانی تغییر یافته است. در آنجا به این شکل به آن پرداخته شده است.

این به آن معنا نیست که در فرهنگ آنها وجود نداشته، اما حداقل شیوهی بیان شفاهی این مطالب متفاوت بوده است. شاگردان فریسیان، شاگردان عیسی، شاگردان فیلسوفان مختلف و شاگردان معلمان مختلف آن زمان وجود داشتند. این یعنی آنها شاگرد بودند.

ضمناً، اگر به یاد داشته باشید، در انجیل‌ها آمده است که شاگردان عیسی بودند که از پیروی او دست کشیدند. در مطالعه انجیل‌ها، سردرگمی زیادی در مورد مفهوم شاگرد وجود دارد. در انجیل‌ها، شاگرد معادل رستگاری نیست.

معادل یک شاگرد است. افرادی بودند که از عیسی پیروی می‌کردند اما هنوز واقعاً به آنچه ما مؤمنان واقعی می‌نامیم تبدیل نشده بودند، و گواه این امر این بود که آنها از پیروی عیسی دست کشیدند. آنها شاگردانی بودند که تصمیم گرفتند ادامه ندهند.

این اصطلاح، بیشتر برای پیروان بود تا برای نجات. قضاوت در مورد اینکه آیا یک پیرو، درستکار بوده یا نه، به زمینه بسیار بیشتری برای بررسی نیاز دارد. بسیار مراقب باشید.

در رابطه با انجیل‌ها در راستای شاگردی، درک و آموزه‌های ضعیف زیادی وجود دارد. این موضوع در یکی از حوزه‌های بحث برانگیز به نام نجات از طریق خداوندی مطرح می‌شود، جایی که بسیاری از مردم ایده‌های زیادی دارند که از اطلاعات کافی برخوردار نیستند - نکته دوم.

نقش مرید این بود که در مورد حرفه استادش اطلاعات کسب کند. آن حرفه می‌توانست چادردوزی باشد یا خدمات مدنی، مانند دادگاه‌ها.

می‌تواند حرفه‌ای مانند نقره‌سازی باشد که در کتاب افسسیان می‌یابیم. در آن زمان، در قرن اول، حرفه‌ها صنفی بودند و اصناف مانند مراکز اجتماعی مخصوص به خود بودند. آنها به هم پیوسته بودند.

آنها جامعه خودشان را داشتند. مردم معنای خودشان را در صنف خودشان پیدا می‌کردند. می‌توانید در فرهنگ ما اینطور تصور کنید که اگر کامیون می‌رانید، عضو تیمسترز هستید یا اگر در نیویورک برقکار هستید، عضو اتحادیه هستید.

فرهنگ ما در زمان‌های مختلف در رابطه با معنا و کاربرد اتحادیه‌ها و غیره دچار افت شده است، اما آن اتحادیه‌ها صنف بودند و هنوز هم در برخی محیط‌ها صنف هستند. خوب، آنها در قرن اول این را داشتند و مهم بود که به یک صنف وابسته باشیم. در فرهنگ ما در آمریکا، انواع دیگری از اصناف وجود دارد.

شما لژیون آمریکایی را دارید که یک انجمن نظامی است. شما موس (موس‌ها) را دارید. شما ماسون‌ها را دارید.

انواع و اقسام این باشگاه‌ها را داریم که مردم در آنها معنای خود را در جامعه‌شان پیدا می‌کنند. صرف نظر از اینکه شما در مورد هر یک از این سازمان‌های داده شده چه فکر می‌کنید، این برای آنها بسیار مهم است. خوب، در قرن اول، بیشتر این اصناف حول محور مشاغل بودند و سخنور و سخنران عمومی بودن در دنیای روم یک حرفه محسوب می‌شد.

بنابراین، نقش شاگردان این بود که حرفه‌ی استاد خود را یاد بگیرند. آن حرفه می‌توانست تقریباً هر چیزی باشد. در حرفه‌ای مانند سخنوری، یک شاگرد تقلید کردن را یاد می‌گرفت.

به یاد داشته باشید، پولس در تسالونیکیان گفت، از من تقلید کنید، همانطور که من از مسیح تقلید می‌کنم. این به کل مفهوم پیروی از معلم شما دامن می‌زند. از استاد خود در شیوه گفتار، ویژگی‌های رفتاری و حتی ظاهر خود تقلید کنید.

در قرن اول، این موضوع دیگری در شاگردی یک فرد سخنور خاص بود. برای اینکه واقعاً بتوانید این موضوع را درک کنید، باید به ادبیات تاریخی مراجعه کنید، اما فکر می‌کنم می‌توانید ایده را - نکته سوم - متوجه شوید.

وینتر اشاره می‌کند که رنسانسی در جریان بود که به عنوان سوفیست‌ها شناخته می‌شود. این گروه از معلمان در قرن اول میلادی بودند. در واقع، او کتابی در این مورد نوشته است، که از جمله عناوینی است که می‌توانید به راحتی از بروس وینتر پیدا کنید.

به آن خیابان دوم سوفسطایی می‌گویند. در قرن اول میلادی بود. اصطلاح شاگرد در این ادبیات سوفسطایی بار استفاده شده است ۱۸۱.

حالا، می‌خواهم به آن صنف خاص در قرن اول بپردازم، اما اگر مایل باشید، این صنف پشت بسیاری از رفتارهایی بود که اینجا در قرن‌تس اتفاق می‌افتاد. این الگوی شاگردی در فرهنگ رومی، سخنوران آن زمان را، آموزش می‌داد. این سخنوران، دیدگاه‌ها و پرونده‌های متنوعی را در مکان‌های عمومی مختلف، چه در آگورا که بازار بود، چه در یک محیط سخنرانی عمومی، چه در یک دادگاه مدنی یا سطح دیگری از دادگاه در چارچوب قانون روم، مطرح می‌کردند.

در قرن اول، سخنور بودن یک مسیر شغلی اصلی بود. یک سخنران بزرگ شوید. کسی شوید که دیگران را به سمت یک موقعیت خاص ترغیب می‌کند.

این به شما قدرت می‌دهد. چیزی را به شما می‌دهد که به آن حس وقار می‌گویند. این بخشی از ایده جایگاه اجتماعی بود.

همه اینها بسیار حیاتی و جزئی از فرهنگ قرن‌تس هستند. علاوه بر این، در آخرین نکته در صفحه ۵۴، در قرن‌تس رومی، تعدادی از ویژگی‌های سخنور وجود داشت. برخی از این ویژگی‌ها چه بودند؟ من هنوز در حال کار بر روی مقاله وینتر هستم و می‌توانید آن را بخوانید و ایده را بگیرید.

برخی از ویژگی‌های سخنوران در قرن اول چه بود؟ رقابت حرفه‌ای شدیدی بین معلمان وجود داشت که به شاگردان آنها منتقل می‌شد. ما می‌توانیم این را به وفور ببینیم. من شاگرد پولس هستم.

من شاگرد پطرس هستم. من شاگرد آپولس هستم. من شاگرد مسیح هستم.

آیا آن حس رقابت را در آنجا نمی‌شنوید؟ و تمرکز روی آن یک معلم، احتمالاً رفتار کردن مانند آن یک معلم و تلاش برای تقلید از شاید لفاظی‌های آن معلم خاص. ضمناً، اگر اتفاقی صدای رعد و برق شنیدید، من در فلوریدا هستم، به یاد داشته باشید، و فصل بارندگی است. بنابراین، اگر در فیلیپین یا جایی دیگر هستید. وقتی برخی از غرش‌هایی را که در آنجا در جریان است بشنوید، متوجه خواهید شد.

بسیار خوب، پس نقش مرید این بود که حرفه‌ی استادش را یاد بگیرد. از آنها تقلید کند، به خصوص در سخنوری. تقلید از یک خیمه‌دوز، نحوه‌ی دوخت و دوز و نحوه‌ی انجام کارش یک چیز است، اما تقلید از یک سخنور بسیار متفاوت است.

این به سطحی می‌رسد که مردم می‌توانند تشخیص دهند، اوه، آنها دانشجوی فلانی هستند. به نحوه صحبت کردن او گوش دهید. به استدلال او گوش دهید.

خیلی از فرهنگ خودمان دور نیست، نه؟ وقتی شاگرد یک شخص مشهور هستید، اغلب ویژگی‌های خوب یا بد او را به خود می‌گیرید. علاوه بر این، این رقابت، این رقابت حرفه‌ای اغلب برای کسب افتخار بود. در لاتین، به آن «دیگنیتاس» می‌گفتند.

در سیستم شهر افتخار کسب کنید. یکی از کتاب‌های بروس وینتر «به دنبال رفاه شهر باشید» است. این شهر در مرکز فرهنگ رومی قرار داشت.

قرار بود افراد ثروتمند شهر، شهر را به عنوان یک کل ارتقا دهند، به این معنی که آنها باید برای شهر، که شامل هر شهروند شهر می‌شد، کارهای خوبی انجام دهند. این یک رویکرد کمونیستی به امور نبود، بلکه راهی برای نزدیک شدن به شهر بود تا از کسانی که از شأن یا جایگاه پایین‌تری، و توان مالی کمتری برخوردار بودند، مراقبت شود و اطمینان حاصل شود که از آنها مراقبت می‌شود. اگر بخواهید، این یک سیستم تأمین اجتماعی شهری بود.

شهر آن سیستم بود. اگر شما در آن سیستم بودید، از شما مراقبت می‌شد و آن سیستم ساختارهای خود را در چارچوب آن فرهنگ داشت. بنابراین، قرار بود سخنران عمومی باشید و کسب افتخار، کسب افتخار در شهر بود.

در عین حال، اگر جایگاه سخنوری خود را از دست بدهید، ممکن است دچار از دست دادن عزت و احترام شوید که می‌تواند بر امتیاز و جایگاه شما در شهر تأثیر بگذارد. حال، می‌خواهم در مورد آن فکر کنید. وقتی به جزئیات اول قرن‌تین می‌رسیم، می‌بینیم که برخی از مسیحیانی که به نظر می‌رسد دارای جایگاه هستند، یا کسانی را که گاهی اوقات چنین جایگاهی ندارند نادیده می‌گیرند، مانند اول قرن‌تین ۱۱، و نحوه اجرای شام، خداوند، یا در سیستم‌های دادگاه در فصل‌های ۵ و ۶، یا در روابط انسانی و نحوه ارتباط آنها با یکدیگر، آنها هنوز به شیوه‌ای سکولار عمل می‌کردند.

اول قرن‌تین ۳:۳ روی طرز فکر آنها تأثیر گذاشته است. آنها به روش خودشان عمل می‌کردند، نه به روش خدا. کمی شبیه آن آهنگی از فرانک سیناترا است که رک و پوست کنده بگویم از آن متنفرم.

من به روش خودم انجامش دادم. اون یکی از سکولارترین و بی‌دین‌ترین آهنگ‌هایی که تا حالا نوشته شده. من به روش خودم انجامش دادم.

خب، این کاری بود که قرن‌تین انجام می‌دادند. آنها به روش خودشان عمل می‌کردند. روش آنها روش رومی بود، نه روش انجیل.

نکته بعدی در پایین صفحه ۵۴، این است که قرن‌تس جامعه‌ای به شدت اهل دعوا و مرافعه بود. هر کاری برای کسب قدرت، کسب اعتبار، کسب افتخار از هر نوعی که در شهر بود، اغلب در دادگاه‌ها انجام می‌شد. دادگاه‌ها شبیه دادگاه‌های ما نبودند، به هیچ وجه شبیه دادگاه‌های آمریکایی یا انگلیسی نبودند.

من از تمام دادگاه‌های دنیا که ممکن است شما از آنها آمده باشید، خبر ندارم. این دادگاه‌ها حول محور قدرت یک خطیب برای تأثیرگذاری بر قضات، به اصطلاح هیئت منصفه که اغلب خریداری و تشکیل می‌شدند، می‌چرخیدند تا بتوانند برای شخصی که خطیب نماینده او بود، حکم صادر کنند. این امر برای آن شخص جایگاه و منزلت ایجاد می‌کرد.

اگر آن سخنور می‌بخت، آن شخص جایگاه خود را از دست می‌داد. اما همه اینها به سخنرانی عمومی و توانایی متقاعد کردن مخاطبان مربوط می‌شود. قرن‌تس به شدت اهل دعوا و مرافعه بود.

شهرهای روم و خود روم به شدت اهل دعوا و مرافعه بودند. سخنرانی در جمع، راهی برای پیروزی در آن نوع فرهنگ بود. وکلای آن زمان، اگرچه ممکن است اصول قانون روم را می‌دانستند، اما موفقیت و شهرتشان به توانایی آنها در متقاعد کردن و استفاده از فن بیان برای جلب نظر قضات و هیئت منصفه مربوط می‌شد.

رقابتی که بخشی از این ساختار و فرهنگ سخنوری بود، دورانی چنان بد بود که خود روم مجبور شد در تاریخ آنچه در شهرهای روم می‌گذشت، دخالت کند. در صفحه ۵۵، که در صدر فهرست قرار دارد، از شاگردان انتظار می‌رفت که وفاداری انحصاری به معلمان خود داشته باشند. حال دوباره به آن قسمت‌های قبلی در فصل‌های ۱ تا ۴ گوش دهید و امیدوارم قبل از ورود به این بحث، این قسمت‌ها را خوانده باشید.

من از پولس هستم. من از آپولس هستم. من از پطرس هستم.

من از مسیح هستم. دینداران واقعی وجود دارند، ها؟ از شاگردان انتظار می‌رفت که وفاداری انحصاری به معلمی که خود را به او وابسته می‌کردند، داشته باشند. آن رقابت‌ها، آن تفرقه‌ها، آنها دنیوی عمل می‌کردند.

منظور از دنیوی عمل کردن چیست؟ یعنی به شیوه‌ای دنیوی عمل کردن. شبیه دنیا بودن یعنی شبیه محیط خود بودن. بگذارید در اینجا از یک مثال استفاده کنم.

من این را از واعظی شنیدم که خیلی دوستش داشتم. او این عبارت را به کار برد. او گفت قبل از اینکه مسیحی باشم، اشیا را دوست داشتم و از انسان‌ها استفاده می‌کردم.

بعد از اینکه مسیحی شدم، کشف کردم که قرار است مردم را دوست داشته باشم و از چیزها استفاده کنم. چیزها را دوست داشته باش، از مردم استفاده کن. مردم را دوست داشته باش، از چیزها استفاده کن.

دو جهان‌بینی اصلی و متفاوت. جهان‌بینی سکولار در آمریکا یعنی دوست داشتن اشیا و استفاده از انسان‌ها. جهان‌بینی مسیحی یعنی دوست داشتن انسان‌ها و استفاده از اشیا.

تفاوت عمده در جهان‌بینی. قرار بود شاگردان، جهان‌بینی اساتید خود را منعکس کنند. و آنها این موضوع را آنقدر بهم ریختند که به برخی از ویژگی‌های شخصیتی این افراد توجه کردند.

و شخصیت، بزرگ و سخنورانه بود، می‌بینید. و آنها خودشان را به آن وابسته کردند. این چیزی بود که باعث تفرقه شد.

این جریان پنهان این اختلافات است. اینطور نیست. در حالی که ممکن است در فرهنگ خود مشابهت‌هایی پیدا کنیم، آنها فرهنگ ما نیستند. این فرهنگ من در آمریکا نیست.

بله، می‌توان شباهت‌هایی پیدا کرد، اما واقعیت این است که فرهنگ رومی حاکم بود و همه چیز بر قدرت برای برخی از آنها به کار می‌رفت. در اینجا، متعصب به (Zealot) خطیب استوار بود. اصطلاح متعصب. معنای وفاداری شدید به معلم و دیدگاه‌های اوست.

خب، این فصل‌های یک تا چهار است، درست تا هسته‌ی اصلی‌اش. بروس وینتر این مسئله را از یک فصل سه تا سه، با روشی سکولار، به خوبی حل کرده است. بنابراین فصل آیه، یا ببخشید، صفحه ۵۵.

بنابراین، وقتی پولس قرن‌تین را به زندگی سکولار متهم می‌کند، آنها در واقع به شیوه‌ای زندگی می‌کردند که در فرهنگ خود آموخته بودند. برخی از آنها احتمالاً عمیقاً در پی کسب شأن و منزلت شهر بودند. با نگاهی به متن اول قرن‌تین می‌توانیم ببینیم که برخی افراد ثروتمند بودند.

مسیحیان زیادی بودند که آن امکانات را نداشتند و رقابت‌هایی در جریان بود. آنها مانند دنیایی که در آن زندگی می‌کردند رفتار می‌کردند. اگر سبک زندگی دیگری را انتخاب می‌کردند، چیزهای زیادی برای از دست دادن داشتند.

به عبارت دیگر، افرادی که در قرن‌تس از این شأن و منزلت برخوردار بودند، اگر اخلاقیاتی را که پولس تعلیم می‌داد، اتخاذ می‌کردند، می‌توانستند قدرت، ثروت و نفوذ خود را تضعیف کنند. این کار سختی است. آنها برای انجام این گذار دوران سختی را سپری می‌کردند.

می‌توانیم بگوییم که آنها به طور طبیعی عمل می‌کردند، اما طبیعتاً مسیحی نیست. طبق گفته وینتر، صفحات ۴۳ تا ۴۲، پولس این را حداقل به پنج روش معکوس می‌کند و آنها در اینجا آمده‌اند. اول، برخلاف تعهد ۳ فصل ۳، وفاداری به شخصی مانند پولس، آپولوس یا پطرس، همه مؤمنان در وفاداری به مسیح یکی هستند، فصل ۲۳ آیات ۲۱ تا ۲۳.

،حالا با توجه به آنچه که ما اینجا در قالب این الگوی وفاداری به سخنرانان و غیره ساخته‌ایم، به این آیات فصل ۳:۲۱ تا ۲۳ گوش دهید. من از نسخه استاندارد جدید اصلاح‌شده می‌خوانم. بنابراین، هیچ‌کس نباید به رهبران انسانی افتخار کند.

وای. داری کم‌کم متوجه این موضوع می‌شی؟ ببین، آگه اینو سطحی بخونی و به این فکر نکنی که زندگی تو روم چطور بوده، می‌تونی یه سری تشبیهات از رقابت فرهنگ خودت به کار ببری، اما آگه ذهنت رو به قرن‌تس قرن اول نبری، اونطور که باید، متوجهش نمی‌شی. چون همه چیز مال توئه، چه پولس، چه آپولوس، چه کیفی که دنیای زندگی، چه مرگ، چه حال، چه آینده، همه مال تو هستن، و تو مال مسیح هستی، و مسیح مال خداست.

از رقابت‌ها دست بردارید. از تفرقه‌افکنی بر اساس وفاداری‌های کاذب خود دست بردارید. همه ما از مسیح هستیم و باید به مسیح متعهد باشیم، نه به همه این خرده‌ریزها.

ثانیاً، نقش مؤمنان برای وظایف عملکردی است، نه جایگاهی. وظیفه عملکردی، نه جایگاهی. به سه، پنج تا هفت گوش دهید.

پس آپولوس کیست؟ پولس کیست؟ خدمتگزارانی که از طریق آنها ایمان آوردی. ای مرد، و سپس فصل چهارم به دنبال آن خواهد رفت که خدمتگزار بودن به چه معناست. خدمتگزاران

نمی‌دانم می‌توانم این تصویر را آنطور که می‌خواهم بازسازی کنم یا نه، اما من عضوی از یک هیئت علمی بودم و مدیریت گروهی از افراد متخصص در بازاریابی را استخدام کرد تا عبارتی برای بازاریابی ابداع کنند. به نظر من این همیشه ایده بدی است، اما به هر حال، آنها این کار را کردند و آنها را به یک جلسه هیئت علمی آوردند تا نتایج عالی خود را ارائه دهند، و ایده رهبران و خدمتگزاران را مطرح کردند، و کاری که آنها انجام دادند این بود که یک نظم خاص داشتند، و رهبر را در اولویت و خدمتگزار را در اولویت دوم قرار دادند، و احتمالاً هزاران دلار برای پرداخت به این افراد هزینه کرده بودند، و آنها با این ایده وارد شدند، و به عنوان یک هیئت علمی، ما آنجا نشستیم و به آنها اشاره کردیم که شما اول یک رهبر نیستید تا یک خدمتگزار. شما اول یک خدمتگزار هستید تا یک رهبر.

این روش مسیحی است و بنگ، آنها آن را درک کردند، اما هرگز قبل از اینکه وارد آن اتاق شوند، آن را درک نکرده بودند، زیرا آنها به شیوه‌ای سکولار فکر می‌کردند. قدرت اول است و سپس خدمت. نه، در جهان بینی مسیحی، خدمت اول است و سپس قدرت.

آنها همه چیز را در قرن‌تس به هم ریخته بودند. آنها دنیوی فکر می‌کردند. آنها به شیوه‌ای سکولار فکر می‌کردند.

آنها به جای اخلاق کتاب مقدس، از اخلاق قرن‌تس رومی پیروی می‌کردند و هر بار که این کار را انجام دهید به دردسر بزرگی خواهید افتاد. مورد سوم. مؤمنان باید رهبران خود را به عنوان خدمتگزاران، ناظران اسرار خدا، ببینند، همانطور که پولس در آیات ۱ تا ۴ می‌گوید. گفته پولس در آیات ۱ تا ۵، بازی‌های قدرت نقش معلم-شاگرد فرهنگ رومی را تضعیف می‌کند.

پولس به آنها می‌گوید، من برای قدرت‌نمایی به سوی شما نیامده‌ام. من با صلیب مسیح به سوی شما آمده‌ام. تنها راه بالا رفتن، پایین آمدن است.

کورینت فکر می‌کرد تنها راه بالا رفتن این است که خودت را روی دیگران هل بدهی و بالا بروی. اما آنها برعکس عمل کردند. برو بین اینجا چه خبر است.

می‌توانید با خواندن یادداشت‌های من و گوش دادن به حرف‌هایم به آن پی ببرید، اما برای اینکه واقعاً به آن پی ببرید، باید خودتان هم کمی تمرین کنید. چیزهایی را که از شما می‌خواهم بخوانید - مورد پنجم - بخوانید.

پولس تصویر شاگرد را تغییر می‌دهد، که در فرهنگ رومی به عنوان تصویر خانواده فرزندی درک می‌شد. ببخشید. بگذارید دوباره این را بگویم چون پراگم را در جای درست نگذاشته‌ام.

پولس تصویر شاگرد را تغییر می‌دهد. این تصویری است که رومیان داشتند. در واقع، می‌دانید، اگر این سوال را پرسیم که چرا در دنیا کلمه شاگرد را در رساله‌ها نداریم؟ خب، رساله‌ها غالب هستند، نه همه آنها، اما به طور غالب به این دلیل که پولس بیشترین تعداد رساله را نوشته، اما او بیشترین تعداد رساله‌های جداگانه را نوشته است و آنها در دنیای روم وجود دارند.

او از مرید و مراد استفاده نمی‌کند. او از تصویر فرزندی و خانوادگی استفاده می‌کند. این برای بسیاری در آن شهرها فکر جدیدی بود.

پولس تصویر را از شاگرد، یعنی تصویر رومی، شاگرد، به یک تصویر خانوادگی تغییر می‌دهد. این متفاوت است. این نگاه به مسائل از یک جهان‌بینی جدید، از یک اخلاق متفاوت است.

در خانواده، با تحقیر اعضا به جایگاه برجسته‌ای نمی‌رسی. با بالا بردن بقیه‌ی آن اعضا به جایگاه برجسته‌ای می‌رسی. در ادبیات پولس، هرگز از اسم شاگرد استفاده نشده است.

اصطلاح برادران، که شامل خواهران، برادران و خواهران عزیز نیز می‌شود، ۲۹ بار استفاده شده است. پولس از تصویر پدر بودن آنها استفاده می‌کند. او از این تصویر به این معنا که الگوی سخنوری آنها باشد، استفاده نمی‌کند.

استعاره تغییر کرده است. اسم شاگرد هرگز در عهد جدید به جز انجیل‌ها و اعمال رسولان نیامده است. جالب است.

فکر می‌کنم در انجیل‌ها، یک تفاوت ظریف کمی وجود دارد، هرچند که هنوز هم یک تفاوت ظریف یونانی-رومی بین شاگرد و معلم بودن است. اما وقتی به رساله‌ها می‌رسیم، که عمدتاً با این دنیای یونانی-رومی مرتبط

هستند، پولس از تصویرسازی آنها از سکولاریزه کردن یک شاگرد، یک شاگرد، و تأثیر سخنرانی آن مانند طاعون اجتناب می‌کند. او فقط از آن استفاده نمی‌کند.

بنابراین، این دو نکته‌ی اصلی هستند که باید در موردشان فکر کنیم. تالبرت با پاسخ به سه سوال، این تقاطع را به ما ارائه می‌دهد. این خوب است، اما تا زمانی که متوجه نشوید که رقابت‌ها و تفرقه‌ها و حسادت‌ها و نزاع‌هایی که می‌بینیم به این دلیل است که مردم با نوسازی ذهن خود متحول نمی‌شوند، نمی‌توانید به معنای آنچه در قرن‌تس، در هیچ یک از فصل‌هایی که بررسی می‌کنیم، اتفاق می‌افتد، پی ببرید.

آنها سعی می‌کنند ایده‌های مسیحی را بگیرند و آنها را در قالب یک مد سکولار، یک جهان‌بینی سکولار که به آن عادت داشتند، بریزند. یادتان هست، آیا ماهی خیس می‌شود؟ آنها خیس شدن را حس نمی‌کردند. آنها فکر می‌کردند کار درست را انجام می‌دهند، زیرا با تجدید ذهنشان متحول نشده بودند و جهان‌بینی‌ای را که به سمتشان می‌آمد، هرچند بسیار جدید، نپذیرفته بودند، که انجام آن بسیار دشوار می‌بود.

این یک تغییر الگوی اساسی بود. حالا، همانطور که ما انجیل را به جهان می‌رسانیم، اغلب اوقات، ما خواستار یک تغییر الگوی اساسی هستیم. یک لحظه فکر کنید.

مثلاً، من توی خیابون هستم. دارم توی خیابون راه می‌رم. یهو یه پورشه می‌بینم، پورشه یا هرچی که می‌خواهی بگی.

من اسمش را پورشه می‌گذارم. و این مرد شیک‌پوش و گران‌قیمت که از هر قسمت بدنش یا بدن زن، طلا آویزان است، از ماشین پیاده می‌شود. و من به سپر عقب این وسیله نقلیه نگاه می‌کنم، و این فرد بسیار متظاهر و برجسب سپر این را می‌گوید، کسی که با بیشترین اسباب‌بازی بمیرد برنده می‌شود.

بهش فکر کن. این یه جهان‌بینی. این یه جورایی، آگه بخوای، یه فرهنگ، قدرت، پول و جهان‌بینی خیلی غربی و آمریکاییه.

دیدگاه آنها به زندگی این است که چیزها را به دست آورند. از مردم استفاده کنند، چیزها را به دست آورند. همه این چیزها را برای خودش جمع کنند، و آن را خواهند داشت.

و آن شخص دور ماشین قدم می‌زند. دوست دارم به چشمانش نگاه کنم، و این فرصت را نداشته‌ام چون معمولاً ماشین‌ها در جاده هستند و نمی‌شود با سرعت از کنارشان رد شد. اما دوست دارم به چشمانش نگاه کنم و به آنها بگویم، وای، نمی‌دانستم مردن هم برد است.

و طوری بهت نگاه می‌کنن انگار، خب، منظور برجسب سپر ماشینم رو نگرفتی. مسئله این نیست که می‌خوام بمیرم. مسئله اینه که می‌خوام همه این اسباب‌بازی‌ها رو داشته باشم.

و بعد به آنها نگاه می‌کنم و می‌گویم، بله، اما شما خواهید مرد، مگر نه؟ این در شماسه. از آن عبور کنید می‌بینید، همانطور که ما انجیل را در جهان پخش می‌کنیم، همانطور که پولس در قرن اول انجام داد، باید با طرز فکر افرادی که با آنها صحبت می‌کنیم، ارتباط برقرار کنیم.

خب، این کار آسان نیست. این کار به کمی زمان آموزشی نیاز دارد. این کار به مطالعه و تفکر خردمندانه و معلمانی نیاز دارد که بتوانند در هر فرهنگی که هستید به شما در انجام این کار کمک کنند.

فرهنگ شما شیوه‌ای سکولار برای انجام امور دارد. شاید فرهنگی مذهبی باشد، اما همچنان شیوه‌ی انجام امور خود را بر اساس مرجعیت خودش دارد. و شما حقیقت مسیحی را به آن فرهنگ می‌آورید، و مثل این است که دو چیز را با هم ترکیب کنید.

می‌بینید، بشارت و تعلیم دقیقاً همین جا به ذهن مربوط می‌شوند. هر کسی در قلبش همانطور فکر می‌کند، همانطور هم فکر می‌کند.

کتاب مقدس از کلمه قلب نه در اصطلاحات احساسی استفاده می‌کند. این فرهنگ غرب است. اوه، من تو را با تمام وجودم دوست دارم.

این یک جمله‌ی احساسی در فرهنگ ماست. در کتاب مقدس آمده است: «من تو را با تمام وجودم دوست دارم.» من تو را با تمام وجودم دوست دارم.

قلب در کتاب مقدس عمدتاً اصطلاحی است که به حوزه عقلانی مربوط می‌شود، نه به حوزه عاطفی اسپلانکنا، که کلمه یونانی برای کمان است. شما آن عبارت را در نسخه کینگ جیمز به یاد دارید، کمان‌های شفقت.

این یک چیز احساسی است. اما ایمان داشتن به خداوند عیسی مسیح با تمام قلب، اسپلانکنا نیست. این پردازش و درک ذهن است.

بنابراین، اگر می‌خواهید انجیل را آنطور که عیسی و حواریون در نظر دارند موعظه کنید، باید همانطور که آنها می‌خواهند فکر کنید. باید تجدید شوید، در ذهن خود متحول شوید زیرا وقتی این تغییر را ایجاد کنید همه چیز دیگر به دنبال آن می‌آید. شما از کسی که با بیشترین اسباب‌بازی می‌میرد، تغییر می‌کنید تا اسباب‌بازی‌های خود را با جهان به اشتراک بگذارید و به آنها کمک کنید تا با شما همراه شوند.

دگرگونی در شیوه‌ی تفکر ما و اخلاقیاتی که در زندگی به کار می‌بریم. مردم را دوست بدارید، از چیزها استفاده کنید، از چیزها استفاده نکنید، از مردم استفاده نکنید، و چیزها را دوست بدارید. این یک شیوه‌ی تفکر کاملاً متفاوت است.

بنابراین، وقتی انجیل را، چه در آمریکا، که این روزها تقریباً یک ملت بت‌پرست است، جدی می‌گیرید، ممکن است حضور کلیسا زیاد باشد. ممکن است در اخبار باشیم.

حتی کلمه انجیلی در سیاست کلمه قدرتمندی محسوب می‌شود. اما یک فرد عادی در اخبار ساعت شش حتی نمی‌تواند تعریف کند که مسیحی بودن به چه معناست یا بخش‌های خوب کلمه انجیلی به چه معناست. آنها هیچ سرنخی ندارند.

به آنها گوش می‌دهم، و آنجا می‌نشینم و آرزو می‌کنم که می‌توانستم وارد آن استودیو شوم و بگویم، آیا می‌دانی چقدر کاملاً نادان هستی؟ بگذار به تو بگویم این یعنی چه. احساس می‌کنم مثل پولس هستم که وارد آتن می‌شود. این چیز در مورد خدای ناشناخته.

من این را برای شما توضیح می‌دهم. به من گوش دهید. خب، پاول وارد دنیای شد که خیلی شبیه به دنیای من است که همه ما وارد آن می‌شویم.

جهان‌هایی که طبق یک مدل و طرز فکر سکولار کار می‌کنند. ما باید طرز فکر مردم را تغییر دهیم تا نحوه عمل آنها تغییر کند. عکس این قضیه صادق نیست.

شما رفتار را تغییر نمی‌دهید تا تفکر را تغییر دهید. شما تفکر را تغییر می‌دهید تا رفتار را تغییر دهید. کتاب مقدس از پیدایش تا مکاشفه در مورد این مضمون ثابت است.

ما قرار است در اول قرن‌تین ۱۳، ذیل ایده عشق، کمی در مورد این موضوع صحبت کنیم. باید صبر کنید تا به آنجا برسیم. این سخنرانی کمی کوتاه‌تر از چیزی است که من انجام داده‌ام، اما می‌خواهم در همین جا متوقف شوم.

و از شما می‌خواهم کمی تمرین کنید. می‌خواهم در مورد آنچه که در موردش صحبت کردم فکر کنید. می‌خواهم ذهنتان را با این نوع پیشینه فرهنگی که در کتاب اول قرن‌تین به آن می‌پردازیم، پر کنید تا وقتی این جزئیات را می‌خوانیم، آن را به چیزی که با آن آشنا هستید، تبدیل نکنید.

اما شما سعی می‌کنید ارتباط بین موقعیت خود و آنچه در قرن‌تین روم اتفاق می‌افتاد را پیدا کنید. در صورت امکان، سعی کنید آن را بخوانید. تا زمستان کتاب را تهیه کنید تا بتوانید برخی از آن فصل‌ها را بخوانید تا ذهنتان با این موضوع آشنا شود و نامگذاری و جنبه‌های رفتاری که در اول قرن‌تین می‌خوانیم، از یک موقعیت قرن اول قابل درک باشد، نه از یک موقعیت قرن بیستم که شما آن را کاملاً از بستر اصلی خود خارج کرده‌اید.

مطمئناً، چیزهایی وجود دارد که می‌توانند از آن عبور کنند، اما برای اینکه واقعاً به این موضوع بپردازیم، باید همانطور که با پولس و مخاطبانش بود، به آن بپردازیم. وقتی در جلسه بعدی برگردیم، به طور خاص‌تر به متن اول قرن‌تین ۱۰:۱ تا پایان فصل ۴ نگاه خواهیم کرد، اما دائماً ۳:۳ را نیز خواهیم آورد. شما به شیوه‌ای سکولار فکر می‌کنید، به شیوه‌ای سکولار فکر می‌کنید. خوب، راز پولس برای غلبه بر این مشکل چه بود؟ این راز در فصل‌های ۲:۶ تا ۱۶ است و به همین دلیل است که می‌خواهم دفعه بعد واقعاً کمی با شما وقت بگذرانم.

یادداشت‌های من را بخوانید، فکر می‌کنم جزوه شماره هفت باشد، دفترچه یادداشت شماره هفت، آنها را مرور کنید. و ما سعی خواهیم کرد این بخش را در سخنرانی بعدی خود تکمیل کنیم. از گوش دادن شما متشکرم.

از شما به خاطر تحمل این پرحرفی متشکرم. و دعا می‌کنم که تکالیفتان را انجام دهید تا بتوانید بر اساس کتاب مقدس فکر کنید.

این دکتر گری میدورز در حال تدریس کتاب اول قرن‌تین است. این سخنرانی دهم، پاسخ پولس به ابلاغیه شفاهی از خانه کلویی است - فصل ۱، آیه ۱۰ تا فصل ۴، آیه ۲۱.